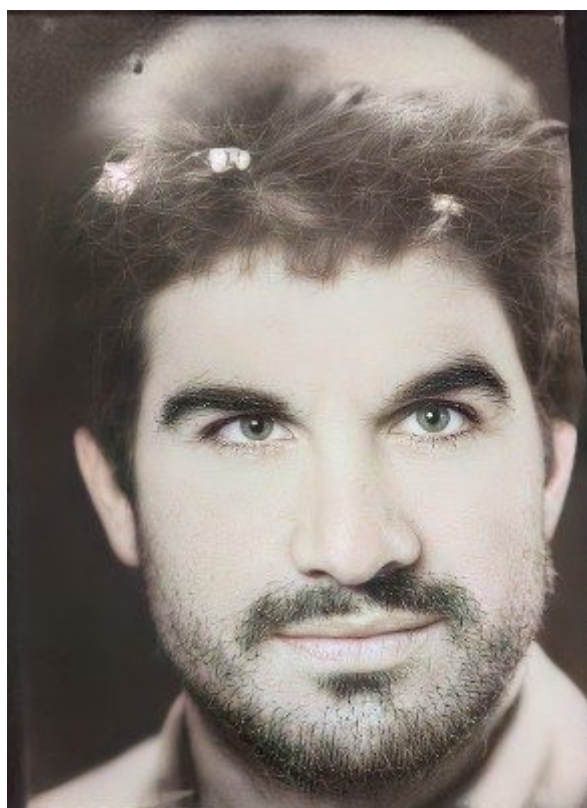


شهید محمد کریمی راد



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزارتخمید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۳۲
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۱۱/۲۰
محل شهادت	چزابه
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	درودگاه

زندگینامه

شهید کریمی راد در سال ۱۳۳۲ در روستای درودگاه در خانواده‌ای فقیر و مذهبی دیده به جهان گشود در کودکی به فراگیری قرآن همت گماشت . در سن ۶ سالگی قرآن را ختم کرد .

دوره دبستان را در درودگاه و برای ادامه تحصیل به سعد آباد رفت . بعثت درگیری با افراد طاغوتی و سر سپرده درگیر و از ادامه تحصیل باز ماند . سال ۵۱ به خدمت سربازی رفت . پس از اتمام خدمت در آموزش و پرورش استخدام گردید . بعد از یک سال استعفا در نیروی هوایی ثبت نام کرد . اما به علت پی بردن به ماهیت ضد مردمی ارتش شاهنشاهی استعفا کرد و در سال ۱۳۵۵ در انرژی اتمی بوشهر استخدام شد و مدت دو سال در تهران مشغول دیدن آموزش بود که در آنجا بیشتر به جنایات رژیم پهلوی پی برد . او به همراه سایر دویتان به صورت مخفیانه مبارزات خود را آغاز کرد . پس به پیروزی انقلاب اسلامی به بوشهر بازگشت . و همراه با دوستان انجمن اسلامی تشکیل دادند . در ادامه مبارزه اش برای سومین باری که به جبهه رفت در تنگه چزابه در جنگی نابرابر با مزدوران بعثی در تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۶۰ به فیض شهادت نائل گردید . به لقا الله پیوست روانش شاد و راهش همیشه جاویدان باد .

وصیت نامه

وصیت نامه شهید محمد کریمی راد

اینجانب محمد کریمی راد وصیت نامه خود را با نام خدا آغاز می کنم و به جنگ حق علیه باطل عازم می شوم تا با نثار خون خود به این بی دینان بفهمانم که اگر نبودم که در صحرای کربلا به یاری امام حسین (ع) بشتابم، امروز به ندای خمینی بت شکن تا آخرین قطره خون دست از چنین مکتبی بر نخواهم داشت تقاضای من از این ملت این است که از روحانیت جدا نشوند .

خاطرات

اخلاق اسلامی در خانواده و بین پدر و مادر و برادر و خواهر و برادر

بین پنج برادر او مانند یک رهبر در میان ما بود او از برخورد اسلامی به ما می آموخت . او از اوائل سالهای ۵۶ تا ۵۷ مبارزه بسیاری داشت . تماسهایی که داشت با روحانیون مبارز بود . مبارزه کردن با گروهکها و سازمانهای ملحد و گمراه چه با منافقین که همیشه با آنها مبارزه مستقیم داشت و آنان را رسوا و سرکوب می کرد و چه با عناصر فریب خورده در اداره جات که با گروهکها همکاری می کردند یکی از صفات ایشان بود .

او چندین نامه برای دفتر امام و دفتر نخست وزیری شهید رجائی و آقای رفسنجانی و برای ریاست جمهوری که در زمان شهید رجائی بود نوشت که آن فریب خورده ای که در اداره بود و ملت با او سر و کار داشتند اخراج کنند و جواب مثبت دریافت کرد . و آن شخص را اخراج کرده و به سزای اعمال خودش رسانیدند . وی برای کشور و اسلام دلسوز بود او پیرو خط امام بود . او کسی بود که در طول زندگی به ویژه در انقلاب اسلامی سر و کارش با قرآن و نهج البلاغه بود . کتاب های شهید مطهری و روحانیون مبارز که الن آن کتابها هنوز به جا مانده است . او در اوائل انقلاب و جنگ کسی بود که در روستای درودگاه به تنهایی اعزام به جبهه شد بدون اجازه اداره اش و چندین ماه با سردار شهید چمران بود در تاریخ ۶۱/۱۲/۲۴ با دیگر اعزام به جبهه شد که در چه در تاریخ ۶۱/۱۱/۱۸ به لقاءالله پیوست تمام گردان شهید دستغیب بعد از شهادت او برایش عزرا گرفتند برای این که وی مسئولیت گردان را بر عهده داشت معاون فرمانده گردان غلامرضا زمانی بود این سرگذشت شهید کریمی راد بود . او بنیانگذار دعای کمیل و توسل در درودگاه بود مخصوصاً بعد از شهادت آن شهید بزرگوار دعای کمیل و توسل به اوج خود رسید . همچنین او در تماس با ارگانهای انقلابی مثل سپاه و پاسداران ، کمیته انقلاب ، و سایر ارگانهای دیگر نیز بود . او کسی بود که شهید مظلوم بهشتی را مانند یک روحانی مبارز می شناخت یک روز من که برادر آن شهید هستم نزد او در محل کارش دیدم او در فکر و ناراحتی فرو رفته است . در اوایل جنگ و ریاست نخست وزیری شهید رجائی بود از او سؤال کردم برادر چه شده که این قدر ناراحت هستی ؟ جواب داد که وضع اقتصادی کشور خیلی ضعیف شده است . او با شخصیت هایی تماس می گرفت که دل سوز انقلاب و اسلام بودند او با اکثر اداره جات آشنائی داشت و همه او را می شناختند کسانی که شهید کریمی راد با آنها تماس داشت در این حال افسوس می خورد که محمد شهید شد چون او برای انقلاب فردی مفید بود مخصوصاً او همیشه غم ها می خورد و می گفت : آیا روزی می آید که سرزمین ما از دست سربازان صدامی رها و خرمشهر آزاد گردد آیا روزی می آید که امت حزب الله پشت سر امام نماز را در کربلا و قدس اقامه کنیم وی کسی بود که در روستای درودگاه مخفیانه در خانه مستضعفان و از آنها سراغ می گرفت که آیا به وسایل زندگی نیازمندند ؟ اگر احتیاج داشتند از در آمد کم خود برای آنان می خرید چیزهایی را که شهید برای آنها اتفاق کرده است مانند کلمن آب ، پنکه ، و از این قبیل کمکها هستند و آنها بیش از خانواده خودش ناراحت هستند که همیشه او به آنها سر می زد و از حالشان باخبر می شد و آن شهید بزرگوار روزی که از نیروگاه اتمی خارج و به جبهه اعزام شده بود به یکی از همکاران خود که همراه او بود گفته بود : من این بار برای آخرین بار است که از این جا می روم و دیگر نمی آیم و ما از خداوند متعال برای آن فرزند اسلام رحمت و غفران و برای اسلام عظمت و عزت مسئلت می نمایم .

.....

«ارتباط شهدا» از زبان حسین باقری حقیقی

شهید محمد کریمی راد

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از شهدای گرانقدر شهید سرافراز تنگه ی جزابه شهید محمد کریمی راد می باشد .

شیر زن مادرش در سوگ آن شهید بسیار بی تابي می کرد بعد از چند ماه از مادرش پرسیدم محمد به خوابت می آید ؟ گفت فلانی نه و بسیار آرزو دارم که به خوابم بیاید (این را هم بگویم که همیشه محمد را در خواب می دیدم) و بعد از این صحبت شبی دیگر به خوابم آمد و گفتم محمد جان چرا به خواب مادرت نمی آیی این دلسوخته می گوید آرزو دارم ترا به خواب ببینم ! و محمد جواب داد حتماً به سراغش می آیم و جالب اینجاست که پس از چند روز دیگر از مادر دو شهید (حسن و محمد کریمی راد) پرسیدم گفت فلانی دیشت تا صبح با محمد بودم و گفتگو و درد دل می کردم .

راهشان پر رهرو باد

.....

.....

بی اختیار

شبهای جمعه در مسجد دعای کمیل می خواندیم و همیشه دو صفحه آخر دعای کمیل مخصوص شهید حسن کریمی راد بود . که خیلی آب و تاب می داد همراه با مرثیه یکشب گفتم یه خورده مختصر کن مردم خسته نشوند با تندی به ما گفت مقصر شمائید وقتی دلیلش را پرسیدم گفت من وقتی دعا می خوانم اختیار از دستم می رود و دیگر از وقش حالیم نیست شما باید که باید به من خبر دهید که تمامش کنم و این حاکی از صداقت و پاکی شهید عالیقدر شهید کریمی راد بود .

حسین باقری حسینی

.....

بسمه تعالی

از شهید چه بگوئیم کم است

زندگی پر بار برادر شهید کریمی راد

سراسر خاطره بود یک روز من و شهید کریمی راد و برادر باقری حقیقی همیشه در ایام سربازی با هم بودیم و خاطره ات زیادی از ایشان داریم که جالبترین آنها این بود که روزی داشتیم سر برادر کریمی راد با صورت تراشی تراشیدم چنان شیارهایی در سرش درست کرده بودم که خدا می دانست و خودم حسن موقعی خبر دار شد که خون از سر و رویش جاری شد حالا سر نیمه کاره و خون سرازیر شده خون را که دید بی اختیار به دنبال من افتاد در آن موقع اگر به من می رسید خیلی بد می شد حسابی از کوره در رفته بود که البته با وساطت برادر باقری کمی آرام شد و بقیه سرش خودش برای او تراشید .

.....

.....

اخلاق اسلامی در خانواده بین پدر و مادر و خواهر و برادر

****** بین پنج برادر او مانند یک رهبر در میان ما بود. او از برخورد اسلامی به ما می آموخت. او از اوائل ۵۶ تا ۵۷ مبارزه بسیاری داشت. تماسهایی که داشت با روحانیون مبارز بود. مبارزه کردن با گروهکها و سازمانهای ملهد و گمراه چه با منافقین که همیشه با آنها مبارزه مستقیم داشت و آنان را رسوا و سرکوب می کرد و چه با عناصر فریب خورده در اداره جات که با گروهکها همکاری می کردند یکی از صفات ایشان بود.

او چندین نامه برای دفتر امام و دفتر نخست وزیری شهید رجائی و آقای رفسنجانی و برای ریاست جمهوری که در زمان شهید رجایی بود نوشت که آن فرب خورده ای که در اداره بود و ملت با او سر و کار داشتند اخراج کنند. و جواب مثبت دریافت کرد. و آن شخص را اخراج کردند.

.....

.....

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات از شهید محمد کریمی راد

او انسانی مظلوم نواز و هر کجا زوری را مشاهده می کرد کوتاه نمی آمد اگر آنکه به او کک کند بهد از شهادت ایشان می آمدند و می گفتند این وسایل را برای من گرفته است.

او دوستی داشت در دوران ستم شاهی به دوستش پیشنهاد داد تا برای ایشان جایی و یا کاری درست کند گفت : محمد اینجا جایی برای تو نیست و او باز اصرار کرده گفت : اگر من بیایم کار می خواهم کنم که این ملعون را از بین ببرم و این افتخاری است برای من . دوستش گفت : تو را خواهند کشت . ایشان گفتند : بگذار مرا آتش بزنند ولی بگذارید ملعون را از پای در آورم .

در جبهه :

اولین روز که معاون گردان شد . به من پیشنهاد کرد که من دیگر برادر تو نخواهم بود و اگر از تو سؤال کردند بگوئید او پسر عمویم است . مدت ۵۰ روز گذشت یک روز با فرمانده گردان سه نفر به شهر رفتند . فرمانده گردان پاسدار بود به او گفت : کریمی راد ، غلامرضا با تو چه نسبتی دارد ؟ گفت : برادرم است . چرا شما گفتید او می گوئید شما پسر عموی او است جریان چیست آیا چیزی هست من بدانم من معاون گردانم هستم می ترسم مرخصی و غذا و لباس بیشتری به او برسد و من فردای قیامت جواب خدا را چه می دهم .

در این روز ۵۹ که شعبه شد ندیدم کجا نمازی می خواند و عاشقانه نماز می خواند و من یک روز هم امر را ندیدم . یک شب که بلند شدم دیدم بسیار حالا پیدا کرد . که مشخص بود او دیگر ماندنی نیست . یک روز دفتر در نیروگاه اتمی (منزلشان) : چهار میخ فولاد می خواستم گفت : اشتباه آمده ای مال بیت المال را نمی توانم به شما به هم و این کلامش افتخاری را برای من بود .

۶ ماه قرآن را ختم می کند - ۳ ماه کتاب حافظ ختم می کرد - شهید کریمی راد فامیل داشت در نیروگاه که

برنج می خرید و روغن می خرید و شبها در را که باز می کرد می فهمید که کسی این چیزها را در پشت در نهاده و بعدها فهمید .

شهید حسن کریمی راد :

انسانی مخلص ، فداکار به اطاعت از ولایت ، منزلشان بودم در هوای گرم ، برق رفت ، مدارکش را برداشته و گفت بروم به کار چهار پیرمرد پیدا کفر کمکشان کنم گفتم : هوا گرم است صبر کنید ، گفت : برق و یا کولر به درد من نمی خورد بروم و ۴ یا ۵ پیرمرد و پیر زن را راضی می کنم .

مسئول تحقیقات زمین شهری هم بوده روزی گفتم : برادر زمین به من هم بده گفت : من حق مردم را پایمال کنم برو مثل مردم ثبت نام کن و این هم افتخاری برای من بود .

شبهای فراوان در کوچه ها گشتم و ما شعار می نوشتم علیه بنی صدر کارهای او را نمی شناختم هر کجا فقیری بود به او می رسید ، یک روز منزل من آمده بود در نیروگاه من جبهه بروم . خانواده من سؤال می کنند حسن کجا می خواهی بروی گفت : می خواهم بروم پیش محمد ، من می روم و من بر نمی گردم و آنها گفته بودندند محمد رفت برای ما بسی است ولی او رفت .

شهید حسین جوکار : (نوشته شد)

بسیار انسان سربه زیر و با تقوا بود . یک مرحله اشتباهی کرده بود ، به او گفتم : جواب عجیبی به من داد (ای کاش به او نگفته بودم) گفت : من اشتباه کردم می خواهی قسام کن . نمی خواهی بدست پاسگاه یا دادگاه تا مرا قصاص کنند . تو هرچه صلاح می دانی با من رفتار کن و طول نکشید که بعد از حرفش شهید شد و این خاطره تلخی برای من ماند که شهید را شناختم .

شهید اکبر غلامی در کویت اخلاق و خوشرویی او که همیشه در خنده و شوخی بود را سال ۵۸ رفت ایران می خواهم بروم سرباز از وطن دفاع کنم همینطور هم شد آمد ایران رفت خدمت و بدست مزدوران اجنبی به شهادت رسید با من شوخی کرد در کویت یخ گرفت برای ما سرکار بخوریم . نشسته بود که آب را پر نمک کرد . بود و او ——— کرده بود و خاطر بسیار شیرینی برای من بود .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران